

بررسی سبکی رمان سال‌های ابری

اثر علی اشرف درویشیان

دکتر نعمت اله ایران‌زاده

*

طاهره سپه‌وند**

چکیده

ادبیات داستانی بخشی مهم از آثار ادبی است که در کشور ما تا کنون کمتر بررسی شده است. از میان این آثار، داستان‌هایی برجسته هست که رنگ و بوی بومی و محلی دارد. یکی از این آثار، رمان بلند *سال‌های ابری* اثر علی اشرف درویشیان است. در این مقاله جنبه‌های سبکی این اثر به لحاظ واژگان و سطح نحوی زبان و همچنین سطح ادبی تحلیل شده است. مهم‌ترین عناصر سبکی زبانی *سال‌های ابری* در سطح واژگان، استفاده از لغت‌های بومی کرمان‌شاهی، و در سطح نحوی، کاربرد جمله‌های کوتاه و بسامد بالای فرایند مادی افعال است. این ویژگی‌ها مبین توصیف دقیق حادثه‌ها در صحنه‌های داستان است. نویسنده از کنایات، ضرب‌المثل‌ها و تشبیهات زیبا، بویژه جان‌دارپنداری، بیش از سایر عناصر خیال‌انگیز و ادبی بهره برده است.

کلید واژه

سبک ادبی، رمان، سال‌های ابری، علی اشرف درویشیان.

* عضو هیأت علمی دانش‌گاه علامه طباطبایی.

** مدرس دانش‌گاه پیام نور خرم‌آباد، مرتبی.

مقدمه

از آن‌جا که ادبیات داستانی از آن‌چه مربوط به واقعیت زندگی ماست سخن می‌گوید همواره تازه، خواندنی و جذاب بوده است. از میان آثار داستانی روایت‌هایی بسیار به دردها و رنج‌های ملموس آدم‌های اطراف ما پرداخته است. نویسندگانی هستند که «تعهدی اجتماعی» برای هنر قایلند و با بازنمایی زشتی‌ها و انتقاد از ناهنجاری‌ها، انسان را به ساختن جهانی بر می‌انگیزند که شایسته زیستن اوست.

هر نویسنده برای ارائه نگرش خود نسبت به مسایل، از روش‌ها و عناصری ویژه بهره می‌جوید و در این راه به گزینش‌هایی دست می‌زند، به طوری که موضع‌گیری هر نویسنده اثر ادبی را می‌توان در ورای واژگان و جمله‌های آن اثر جست‌وجو کرد. نویسنده با «انتخاب» آگاهانه و یا ناآگاهانه واژگان و جمله‌هایی خاص، دیدگاه خود را نسبت به موضوع مورد نظرش بیان می‌کند. بررسی روش‌ها و نوع انتخاب نویسنده در بیان مفاهیم برای القای نگرشی خاص، که مربوط به تحلیل سبکی یک اثر است، سبب می‌شود خواننده دلایل اصلی التذاذ خود را از خواندن متن دقیق‌تر بفهمد.

آن‌چه هدف نهایی بررسی سبکی یک اثر است پی بردن به جهان بینی نویسنده و محتوای آن اثر است. سبک در واقع بیان‌گر درک و قضاوت نویسنده از جهان است.

درباره تحلیل سبکی *سال‌های ابری*، پژوهشی علمی و منسجم انجام نگرفته است. آن‌چه درباره این رمان می‌توان یافت مطالبی است پراکنده در روزنامه‌ها و مجلات، که بندرت در آن‌ها اشاره‌هایی کوتاه نیز به سبک این اثر شده است، اما مطالعه این رمان نشان می‌دهد که متن این اثر درخور تحلیل سبکی نیز هست. درویشیان در *سال‌های ابری* برای القای مفاهیم و دیدگاه خویش در سطح زبانی به گزینش‌هایی دست زده که شگرد و شیوه او را در استفاده از امکانات بیانی و زبانی نشان می‌دهد.

بررسی مسائل سبکی یک اثر در سه سطح زبانی، فکری و ادبی صورت می‌گیرد.^۱ ما در این مقاله به بررسی سبکی *سال‌های ابری* در دو سطح زبانی (واژگان و نحوی) و ادبی پرداخته ایم و به هیچ روی در این جستار در صدد معرفی کتاب‌شناختی اثر نبوده ایم.

نماد و نمادگرایی هم - که یکی از "عناصر" داستانی است - به دلیل پیوند با مباحث زیبایی‌شناختی، در بخش سطح ادبی اثر تحلیل شده است.

این مقاله با تحلیل سبک شناسانه یکی از رمان‌های برجسته معاصر، ضمن نشان دادن ویژگی‌های شاخص اثر، ضرورت پژوهش‌های نقادانه و سبک‌شناسانه آثار ادبی بخصوص نثر معاصر را یادآور می‌شود.

درباره سال‌های ابری

رمان چهار جلدی «سال‌های ابری» مهم‌ترین تجربه بلند علی‌اشرف درویشیان بشمار می‌آید که به نوعی بیان‌گر و آشکارکننده سبک و نگاه او در یک گستره طولانی زمانی و روایی است. نویسنده در مورد چگونگی نوشتن این رمان چنین می‌گوید: «تمام تصاویر رمان سال‌های ابری را زمانی که در زندان اوین و قصر بودم در ذهن نوشتم. یادم هست، یکی از دوستانم وقتی که «جان شیفته» را داد تا در زندان بخوانیم، گفت هیچ وقت سعی کردی رمان بنویسی؟ و من از آن زمان شروع کردم و دیدم که می‌شود کاری به این صورت انجام داد. زندگی خودم را در تنهایی مرور می‌کردم. تصاویر، شخصیت‌ها و ... این بود که وقتی در سال ۵۷ از زندان بیرون آمدم شروع کردم به نوشتن...»^۲

رمان سال‌های ابری نگاهی است به زندگی و برگی است از زندگی. بسیاری از روی داده‌های آن تجربه شخصی نویسنده است که آن‌ها را در جهت انتقاد از فقر، ظلم و بی‌عدالتی در این رمان سامان داده است. اولین اثری که از درویشیان منتشر شد، مقاله‌ای بود درباره صمد بهرنگی - که بعدها این مقاله شکلی وسیع‌تر به خود گرفت و بصورت یک کتاب تحت عنوان «شناخت نامه صمد بهرنگی» منتشر شد. اما اولین اثر داستانی وی به نام «از این ولایت» بود که در سال ۱۳۵۲ منتشر شد و پس از آن مجموعه داستان «آبشوران» را به دلیل آن‌که در زندان بسر می‌برد، با نام مستعار «لطیف تلخستانی» منتشر کرد که مورد استقبال قرار گرفت و تا پیش از انقلاب، این دو اثر ۲۲ بار تجدید چاپ شد. پس از انقلاب، مانند بسیاری دیگر به او اجازه کار و مجوز انتشار آثار داده نشد، از این رو بر آن شد تا کارهای نیمه‌کاره‌اش را تمام کند. البته هم‌زمان با این خانه‌نشینی و جمع‌آوری افسانه‌ها که دوست و همکارش رضا خندان مهابادی در این کار همراهی‌اش می‌کرد، بی‌کار ننشست و به نوشتن رمان سال‌های ابری پرداخت. این رمان در سال ۱۳۷۰ منتشر شد و تا به امروز به چاپ پنجم رسیده است.

محتوای سال‌های ابری از حیث اشتغال بر واقعیت‌های سیاسی، اجتماعی و تاریخی حساس کشورمان و پرداختن به زوایای زندگی حقیقی و توجه به مسائل انسانی و انتقاد از ناپهنجاری‌هایی که در صورت عدم توجه می‌تواند منجر به عواقب جبران

ناپذیر و مخرب گردد، رمانی قابل توجه است. از این رو می‌توان آن را از نوع «رمان رسالتی» (tesis novel) دانست. «رمان رسالتی رمانی است که در آن از مسأله‌ای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و مذهبی صحبت کند و خصلتی و منظوری اصلاح طلبانه داشته باشد. رمان‌های اجتماعی، تبلیغی، سیاسی و مذهبی از انواع رمان رسالتی است.»^۳

از نظر ارتباط میان خواننده و اثر، باید گفت که صمیمیتی در بیان و شیوه روایت این داستان مشاهده می‌شود که در وهله نخست به خاطر «خواننده مداری» نویسنده و توجه وی به التذاذ خواننده از متن ایجاد شده است. درویشیان در این باره می‌گوید: «من باید پیام خودم را طوری به مردم برسانم که درک کنند، نه این که آن‌ها را وادار به کشف و حل یک مسأله ریاضی کنم.»^۴

همین باور نویسنده سبب علاقه‌مندی و توجه وی به زبان مردم و وارد کردن عناصر زبانی آن‌ها در داستان و در نتیجه ایجاد سخنانی شده است که بسیاری از مخاطبان متن معنا و مقصود مورد نظر را از لابه‌لای حوادث و گفت و گوها براحتی می‌فهمند. نثر ساده و روان داستان و آمیختگی آن با تکیه کلام‌ها، اصطلاح‌ها، کنایات و ضرب‌المثل‌هایی که گوش بسیاری از مردم با آن‌ها آشناست از عوامل مهم ایجاد این صمیمیت در رمان «سال‌های ابری» است.

در این رمان به نمونه‌هایی فراوان از ضرب‌المثل‌های زبان فارسی بر می‌خوریم که وجود آن‌ها علاوه بر غنا بخشیدن به زبان داستان، معرف گوشه‌هایی از فرهنگ عامه مردم ایران است. کاربرد ضرب‌المثل‌ها و کنایات و تأمل در معنای ثانوی آن‌ها لذت خواندن متن را افزایش داده و همچنین با ایجازی که در کلام بوجود می‌آورد، بر زیبایی نثر می‌افزاید.

خلاصه داستان

شریف داوریشه کودک سه - چهار ساله‌ای است که همراه با پدر و مادر، دو برادر کوچک‌ترش، مادر بزرگ، همسر او و دایی‌هایش در خانواده‌ای فقیر در کرمان‌شاه زندگی می‌کند.

شریف اولین خاطراتش را از زمانی که فرزند سوم خانواده می‌خواهد به دنیا بیاید بیاد می‌آورد و روایت زندگی خود را تا حدود چهل سالگی تعریف می‌کند.

پدر بی کار است. آن‌ها زندگی را به سختی می‌گذرانند. مادر، ننه زاری، کلاش می‌بافد و گاه خیاطی می‌کند تا خرج خانه را تأمین کند. پدر، مشی بوچان، پسرانش،



شریف، لطیف و بشیر را از همان کودکی به شاگردی می‌فرستد. شریف در فضای بیرون از خانه هم فقر و نابرابری را به شکلی ملموس حس می‌کند. در مدرسه ثبت نام می‌کند. بدلیل عدم استطاعت مالی در پرداخت اجاره خانه دائم از محله‌ای به محله دیگر اثاث کشی می‌کنند. شریف زندگی اغلب همسایگان‌شان را نیز آلوده به نکبت فقر می‌بیند. دایی‌های او، حامد و سلیم هم با همان سن کم، کارگری و دست‌فروشی می‌کنند. دایی سلیم با رفتن به شرکت نفت وارد مسائل سیاسی می‌شود و شریف را هم با سیاست آشنا می‌کند. شریف در محافل سیاسی که سلیم، به عنوان یکی از اعضای فعال حزب توده، در خانه برگزار می‌کند شرکت کرده و در آن‌جا با اکبر آقا تراش‌کار و آقا مرتضی آشنا می‌شود و مخصوصاً به آقا مرتضی دل می‌بندد. صنعت نفت «ملّی» می‌شود. بعد از مدتی با استعفای مصدّق و پس از او قوام و با کودتای زاهدی، محمدرضا شاه جای پدر را می‌گیرد. خفقان در جامعه بیداد می‌کند. توده‌ای‌ها بعد از مدتی مبارزه را کنار گذاشته و توبه نامه می‌نویسند. خودکشی دایی سلیم نیز از ناراحتی چنین پیشامدی نافرجام می‌ماند. از آن پس اعتقادش را به حزب توده از دست می‌دهد. سلیم از شریف می‌خواهد تفکرات توده‌ای را کنار بگذارد ولی او نمی‌پذیرد.

روزی بطور اتفاقی حسین کشاورز، هم‌کلاسی قدیمی‌اش، را در راه می‌بیند؛ بنابراین پیشنهاد کشاورز در دانش‌سرای مقدماتی ثبت نام می‌کند. پذیرفته می‌شود و کرمان‌شاه را به قصد گیلانغرب ترک می‌کند. شریف شغل معلمی را با کمی دلهره در مدرسه نوبنیاد گیلانغرب آغاز می‌کند. در گیلانغرب در خانه اکبر آقا، هم‌رزم قدیمی‌اش، آقا مرتضی را می‌بیند، مأمورها به خانه هجوم می‌آورند. آن دو دستگیر شده اما شریف موفق به فرار می‌شود. جهان‌گیرخان و اکرام‌خان، اربابان آن محل، همه جور به مردم ظلم می‌کنند و شریف را هم به خاطر عدم سازش به مرگ تهدید می‌کنند. شریف برای تعطیلات عید به کرمان‌شاه و در آن‌جا به ملاقات آقامرتضی در زندان می‌رود. آقا مرتضی می‌گوید اکبر آقا را به تهران برده‌اند تا در بازجویی‌ها بفهمند با چه کسی در گیلانغرب در ارتباط بوده است. تقریباً همه معلمان مدرسه چون با عقاید و اعمال شریف موافق نیستند علیه او به جرم اخلال به وزارت فرهنگ گزارشی تنظیم می‌کنند. شریف برای نخستین بار در خرداد ۴۲، به خاطر سخنانی که بطور غیرمستقیم علیه حکومت گفته، دستگیر و پس از یک گوشمالی آزاد می‌شود.

دایی سلیم به انسانی مذهبی تبدیل می‌شود و امام خمینی(ره) را به پیشوایی می‌پذیرد. شریف که اکنون از روی اجبار در شاه‌آباد مشغول تدریس است به خاطر پذیرفته شدن در دانشگاه تهران و شرکت در کلاس‌ها از شاه‌آباد به تهران دائم در حال

رفت و آمد است. تا آن‌که با ورود به دانش‌سرای عالی به او مأموریت به تحصیل می‌دهند و محلّ سکونت خود را نیز به تهران منتقل می‌کند. در تهران با «افق» دوست می‌شود. به همراه او و حسن فرّخ در تجمّعی علیه شاه شرکت می‌کند. مأموران به آن‌ها حمله می‌کنند. شریف موفق به فرار می‌شود. پس از مدّتی در کنگاور، به خاطر جمع‌آوری گزارش از وضعیت زندگی مردم آن نواحی، به دست ساواک دستگیر شده، تحت شکنجه و بازجویی قرار می‌گیرد. شخصی که راوی او را «چشم‌آبی» معرفی می‌کند بارها شریف را شکنجه می‌کند تا از او اعتراف بگیرد و نام گروهک سیاسی خود را اعتراف کند اما شریف مقاومت می‌کند. راوی در زندان با افراد زیادی آشنا می‌شود. عده‌ای از قماش اراذل‌اند و عده‌ای دیگر - که اکثریت را تشکیل می‌دهند - مستقیم یا غیرمستقیم به خاطر فقر و نداری اسیر حبس شده‌اند. شریف سال‌هایی بسیار را در زندان‌های ترسناک رژیم سپری می‌کند. شریف در مدت زمان کوتاه آزادی بدون برپایی جشن عروسی با شهرناز، دختر دایی حامد - که موافق مرام سیاسی شریف است - ازدواج می‌کند. دوباره به فعالیت علیه حکومت ادامه می‌دهد. اما چشم‌آبی باز به سراغش می‌آید و دستگیرش می‌کند. زیر فشار شکنجه و بازجویی گاه دچار تردید می‌شود و گاه تصمیم به خودکشی می‌گیرد اما با به یاد آوردن کسانی مثل آقا مرتضی و مقاومت‌هایش و رنج‌های مردم بیچاره به ادامه راهش مصمّم می‌شود.

در زندان از شریف می‌خواهند فعالیت سیاسی را به گونه‌ای دیگر دنبال کند و ریاست حزب رستاخیز کرمان‌شاه و ریاست اصناف کرمان‌شاه را به او پیشنهاد می‌کنند، اما شریف نمی‌پذیرد. نهایتاً شریف را به ۱۱ سال حبس محکوم کرده و به زندان قصر می‌فرستند. در آن‌جا آقا مرتضی، هم‌اتاقی او می‌شود... آقا مرتضی پس از اعدام پسرانش به اعتصاب غذا دست می‌زند و بعد از شکنجه‌های شدید به شهادت می‌رسد. شریف به زندان اوین منتقل می‌شود. در آن‌جا پس از سال‌ها، پدرش به ملاقاتش می‌آید. شریف می‌بیند او هنوز همان آدم سابق است و حتی از طرف‌داری از شاه هم دست برنداشته است. از شهریور ۵۷ مبارزات مردمی شدّت می‌گیرد. حادثه خونین میدان ژاله اتفاق می‌افتد حوادث مهم دیگر هم بی‌وقفه پشت سرهم رخ می‌دهد تا آن‌که در اثر فشارهای مردم عده‌ای از زندانیان سیاسی - که شریف هم یکی از آنهاست - آزاد می‌شوند و شریف در سوم آبان ۵۷ بعد از سال‌ها رنج و اسارت به دنیای بیرون قدم می‌گذارد.



طرح داستان

شریف داوریشه فرزند اول خانواده‌ای فقیر در کرمان‌شاه است که خاطرات خود را از زمانی که کودکی سه-چهار ساله است به خاطر می‌آورد؛ از آن هنگام که فرزند سوم خانواده می‌خواهد قدم به دنیا بگذارد. آغاز داستان، تلاش مادری است برای به دنیا آوردن فرزندی دیگر در خانواده‌ای تهی دست و خرافاتی. این وضعیت از لابه‌لای حرف‌هایی که «ماما» و «بی‌بی» و اطرافیان مادر شریف به زبان می‌آورند فهمیده می‌شود.

شریف با مادر بزرگش، بی‌بی، و یکی از دایی‌هایش به نام «سلیم» رابطه‌ای خوب و صمیمانه دارد. «بی‌بی» با پندهای مفید و بجا، نقشی مهم در شکل‌گیری شخصیت شریف ایفا می‌کند. همواره او را از گناه و اشتباه برحذر می‌دارد و به او یادآوری می‌کند که چون در روز عزیز نیمه شعبان به دنیا آمده نباید و نمی‌تواند مرتکب خطا شود.

پدر شریف، «مشی بوچان»، یکی از صدها نمونه افراد بی‌کاری است که قربانی اوضاع آشفته اقتصادی جامعه است. شغلی مشخص ندارد. مدام از شاخه‌ای به شاخه‌ای دیگر می‌پرد و همیشه حقش را می‌خورند. اما شریف برخلاف پدر از همان کودکی تاب تحمل ظلم و تبعیض را ندارد و در برابر آن واکنش نشان می‌دهد.

دوره کودکی و نوجوانی شریف سرشار از حوادث تلخ است که روی داده‌های شیرین در برابر آن بچشم نمی‌آیند. اثاث‌کشی‌های مدام از خانه‌ای به خانه‌ای دیگر شریف را به مشاهده مردمی می‌کشاند که هم‌چون خانواده‌اش اسیر رنج‌ها و ستم‌های نابرابری و فقر در جامعه‌اند. او با معرفی و توصیف اوضاع اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی این مردم می‌کوشد تا تصویری جامع‌تر از جامعه‌ی زمان خود بدست دهد.

در جلد دوم داستان، از فصل «به سوی آینده» که شریف در دوره نوجوانی بسر می‌برد، حضور مسائل سیاسی در داستان پررنگ می‌شود. دایی سلیم با تعریف اتفاقات کمپانی نفت در خانه و دادن روزنامه‌ها و مجلات سیاسی به شریف او را با دنیای سیاست آشنا می‌کند. به این ترتیب وی در پرورش بُعد سیاسی شخصیت شریف تأثیری بسزا دارد.

حوادث و وقایع تاریخی - سیاسی کشورمان در طول داستان در حال جریان است؛ «صنعت نفت» ملی می‌شود و شریف دست در دست دایی سلیم شاهد این روی‌دادها است. در جلسات مبارزاتی حزب توده - که دایی سلیم در خانه برپا می‌دارد -

شرکت می‌کند و حتی پس از آن که دایی سلیم اعتقادش را به حزب توده از دست می‌دهد، شریف به آن پای‌بند می‌ماند.

هنگامی که پس از سال‌ها رنج‌نداری و کار هم‌زمان با تحصیل، دوره دبیرستان را به پایان می‌رساند وارد دانش‌سرا شده و پس از اتمام تحصیل در این مقطع به عنوان معلم به گیلانغرب منتقل می‌شود. پایان جلد دوم و آغاز جلد سوم نقطه عطفی در داستان زندگی شریف است. او از این پس با انبوهی از تجربه‌های سنگین و دشوار، عملاً وارد صحنه سیاست می‌شود. در روستاهای گیلانغرب و شاه‌آباد در برابر زورگویی خانان به روستاییان خاموش نمی‌ماند و به خاطر مقاومت و عدم همکاری‌اش با عوامل جور، کارش به انتقال می‌کشد. در این سال‌ها به تحصیلات خود ادامه می‌دهد؛ در دانش‌گاه و سپس دانش‌سرای عالی در رشته ادبیات فارسی پذیرفته می‌شود. هم‌چنان به فعالیت‌های سیاسی ادامه می‌دهد و سرانجام یک روز که با دوستش در حال جمع‌آوری ضرب‌المثل‌ها و متل‌های کُردی در روستاهای کنگاور است، ساواک مشکوک شده، دستگیرشان می‌کند. از این پس زندان جزء جدایی‌ناپذیر زندگی شریف است و او سال‌هایی بسیار محبوس سلول‌های تاریک و دلهره‌آور آن می‌ماند.

در مدت کوتاه آزادی‌اش با شهرناز، دختر دایی حامد، ازدواج می‌کند و با کمک او به مبارزه در قالب چاپ اعلانیه در کتاب‌فروشی‌اش ادامه می‌دهد. اما به خاطر خیانت شریکش، «جبورادیان»، دوباره دستگیر می‌شود. در دوره‌های حبس، دردناک‌ترین شکنجه‌های جسمی و روحی را متحمل می‌شود. گاه به ورطه شک می‌افتد اما با به خاطر آوردن رنج‌های مردم و از خودگذشتگی‌های مبارزان ملی، هم‌چون یارمحمدخان و هم‌زمانی چون آقا مرتضی، که به او اعتقادی کامل دارد، به ادامه‌راه مصمم می‌شود و عقب‌نشینی نمی‌کند.

شریف روز سوم آبان ۱۳۵۷، یعنی چند ماه پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، در پی فشارهای مردم به همراه عده‌ای دیگر از زندانیان سیاسی از زندان آزاد می‌شود. او اگرچه یک زندانی سیاسی است، اما اهدافش با انقلابیون دیگر از جمله مذهبی‌ها یک‌سان نیست؛ هرچند براندازی رژیم، خواست مشترک همه آن‌ها بوده است.

پایان رمان سال‌های ابری هم‌چون آغازش، نمایان‌گر تولد فرزندی تازه و تحوّل بزرگ است؛ تحوّل که حاصل سال‌ها درد و مصیبت و پایداری است. پایان داستان، نقطه آغاز حوادثی جدید است که نویسنده، ادامه آن را به ذهن خواننده واگذار می‌کند. بنابراین طرح داستان از نوع «طرح باز» است، یعنی نویسنده، پایانی قطعی را برای آن

ذکر نکرده است. از طرف دیگر توالی روی‌دادها هم در این رمان بر اساس ترتیب زمانی وقوع آن‌ها نیست و همین موارد بر جذابیت اثر افزوده است.

تعریف سبک

موضع‌گیری هر نویسنده‌ای در آثار ادبی در ورای واژگان و جمله‌های آن اثر نهفته است و نویسنده با «انتخاب» آگاهانه یا ناآگاهانه واژگان و جمله‌هایی خاص، دیدگاه خود را نسبت به موضوع مورد نظرش بیان می‌کند. آن‌چه هدف نهایی بررسی سبک یک اثر است پی‌بردن به جهان‌بینی نویسنده و محتوای آن اثر است، چه سبک بیان‌گر درک و قضاوت نویسنده از جهان است.^۵ علی‌اشرف درویشیان نیز در رمان سال‌های ابری برای ارائه نوع نگرش خود نسبت به مسائل و رساندن مفاهیم مورد نظرش، در سطح زبانی به گزینش‌هایی دست زده که روش و شیوه او را در استفاده از امکانات بیانی و زبانی نشان می‌دهد.

بررسی مسائل سبکی در این مقاله در سطح زبانی و سطح ادبی صورت می‌گیرد:

۱- سطح زبانی

الف) سطح واژگان

۱- اسم معنی / اسم ذات: بررسی انجام شده در بخش‌های منتخب از جلد ۱ و ۲ رمان نشان می‌دهد که کاربرد اسامی ذات بیش‌تر از اسامی معنی است. این نتیجه، گرایش سبک رمان را در بیان رأیستی واقعیت‌ها نشان می‌دهد. مثل صندوق‌چه، عرق، پیل، گور، حوض، ماشین، اسلحه. اعلامیه، مأمور و صدها نمونه دیگر.

۲- کاربرد صفات: از نظر بسامد، صفات پسین، بیش‌تر از صفات پیشین در این رمان بکار رفته است. هم‌چنین کاربرد صفات ساده بیش از صفات مرکب است. صفات سنجشی نیز به ندرت یافت می‌شود.

از نظر معنایی، اغلب صفتهای موجود در این داستان القاکننده فضای غم‌بار و پریشان‌زندگی آدم‌های رمان است و کمتر رنگی از امید، شادی و روشنی در این صفت‌ها می‌توان دید. صفت‌هایی چون خون آلوده، بی‌پدر، مظلوم، بی‌زبان، سیاه، ذی‌دام، فروخورده، ساکت و مثال‌هایی از این دست در این اثر، که داستان تلخ کامی‌ها و مصایب و پریشان‌حالی‌هاست، بسامدی فراوان دارد.

۳- کاربرد واژگان محلی و بومی: تأثیر گویش کرمان‌شاهی و لغات بومی در رمان *سال‌های ابری* بخوبی مشهود است، بطوری که گاه فهم جمله را برای خواننده دشوار کرده، ضرورت وجود واژه‌نامه‌ای در پایان رمان را توجیه می‌نماید. واژه‌هایی چون: خوش پل (= خوش دست)، پلاتش (=بلا تشبیه)، چفت (=کج)، مال (=خانه)، فیکنه (=سوت)، کانی کاو (=چشمه کیود)، شیت (=دیوانه)، زوران (=کشتی) و بسیاری واژگان محلی دیگر که تعداد آن‌ها بیش از سیصد مورد است.^۶ استفاده از واژگان بومی کرمان‌شاهی در این اثر، بیش از هر چیز باعث ایجاد صمیمیت میان خواننده و داستان شده است.

۴- لغات کهنه / متداول: چون زبان این اثر نزدیک به زبان محاوره مردم است. واژگان آن نیز از همین زبان انتخاب شده است و خواننده با آن‌ها آشنایی دارد. البته میزان فهم هر خواننده‌ای از متن به مقدار دانش وی از لغات و تعبیرات بکار رفته در متن بستگی دارد. با وجود روانی نثر داستان، ممکن است پی‌بردن به معنای برخی واژگان برای مخاطب آسان نباشد. مثل برخی اصطلاحات سیاسی هم‌چون امپریالیستی، بورژوازی یا تعدادی واژگان انگلیسی دخیل در زبان فارسی مثل آن‌تریک (تحریک کردن) بلک فیس (black face: لیست سیاه). برخی از این واژگان انگلیسی در زبان مردم کرمان‌شاه تلفظی عامیانه پیدا کرده و شکل اولیه خود را از دست داده است. مثل بی‌لرسوت که همان builder suit یعنی لباس کارگران است و یا بلاتیفویه که همان پاراتیفویید است.

گرایش به لغت‌های کهنه نیز در این رمان چشم‌گیر نیست. تنها شاهی که یافت شد، کلمه «رود» به معنای فرزند است که در گویش کرمان‌شاهی در این رمان به شکل «روله» بکار رفته بود.

۵- عناصر برگزیده سبکی و گزینش خاص واژگان: نویسنده در اثنای کلام خود، لغتی را بر لغت یا لغت‌هایی که کمابیش همان معنا را افاده می‌کند ترجیح می‌دهد و نوع انتخاب وی بدون شک بر سبک اثر، تأثیر می‌گذارد.^۷ در رمان مورد بررسی به نمونه‌های زیر می‌توان اشاره کرد:

«چه کنم همه یادهایم پر از اشک است.»^۸ در این جمله می‌توان «یادها» را به صفتی دیگر مثل حزن‌آلود یا غم‌انگیز مقید کرد، اما جانشین کردن «پر از اشک» انتخاب خاص درویشیان و روش بیان اوست.

در جمله «فلوتم را در می‌آورم و لیژان را پر از نغمه سه‌گانه می‌کنم»^۹ نویسنده می‌توانست بگوید صدای فلوت من در سراسر لیژان (یکی از مناطق کرمان‌شاه) پخش می‌شود اما از فعل «پر کردن» استفاده کرده تا بار عاطفی کلام را افزایش دهد.

وقتی نگهبان ساواک به یک زندانی خبر اعدامش را می‌دهد، این جمله‌ها را می‌خوانیم: «اشک از شقیقهٔ مرد می‌گذرد و در پرتو نور مردهٔ چراغ، برق می‌زند. سیگار تکان می‌خورد. از کنار لب‌هایش کلمات تکه تکه می‌شوند.»^{۱۰} عناصر سبکی در این جمله‌ها نور مردهٔ چراغ و تکه تکه شدن کلمات است. واضح است که گزینش بجای نویسنده چه قدر خوب توانسته فضای بیرون و درون ذهن اعدامی را در رابطه با مفهوم مرگ به تصویر بکشد. از این دست تصاویر قوی، که حاصل کاربرد خاص واژگان است، در این رمان نمونه‌هایی فراوان می‌توان یافت که در پایان این قسمت، از میان آن‌ها به شاهد زیر بسنده می‌کنیم.

«جسد مردهٔ شب، ورم کرده بود. کپک زده بود و دراز به دراز افتاده بود و می‌گندید. غباری خاکستری دور لامپ نیمه جان را گرفته بود. آب از شیر هرز دستشویی شرشر دلهره آوری داشت. سرخان با صورتی مثل سنگ نشسته بود. نگاه مته وار اسماعیل تیغی در هر زاویه‌ای فرو می‌رفت...»^{۱۱} این جمله‌ها را راوی در زندان بر زبان می‌آورد.

عناصر سبکی متن عبارتند از: جسد مرده و ورم کردهٔ شب که کپک زده و دراز به دراز افتاده و می‌گندد، رنگ خاکستری غبار، لامپ نیمه جان، شر شر دلهره آور آب، صورت مثل سنگ و نگاه مته‌واری که در هر زاویه‌ای فرومی‌رود. این واژگان و ترکیبات، همگی حاصل انتخاب راوی از لغات برای افادهٔ بهتر معنا است، چه آن‌که راوی می‌توانست مقصود خود را از وجود خفقان در جامعه (و زندان) و هم‌چنین اوضاع آسف بار محکومان و نبود امنیت را با استفاده از کلماتی دیگر بصورت مستقیم نیز بیان کند. بنابر این نویسنده با گزینش واژگان خاص، بر فضا سازی، توصیف‌های جان‌دار در ترسیم صحنه‌ها و نیز شخصیت پردازی‌ها، تأثیر مستقیم گذاشته است.

۶- اطناب / ایجاز: همان‌طور که می‌دانیم ایجاز و اطناب در دو سطح بررسی می‌شوند؛ یک‌بار با در نظر گرفتن کل اثر و یک‌بار با توجه به واحد کلام یعنی جمله. رمان سال‌های ابری با توجه به نوع ادبی آن، در کل اثر دارای ویژگی اطناب است. اما درازنویسی و تفصیل در توصیف برخی صحنه‌ها و روی‌داده‌ها در این اثر مشاهده می‌شود که گاه سبب ملال می‌گردد. به عنوان نمونه در جلد چهارم، فصل کمیته، «داوریشه»، که به همراه «فرج اللّهی»، دوستش، به منظور آزمون دانش آموزان دورهٔ راهنمایی شاهین دژ و میاندوآب، تهران را ترک می‌کند، در مسافرخانه‌ای در میاندوآب دستگیر و به تهران برگردانده می‌شود. نویسنده تمام مراحل دستگیری وی را پُست به پُست تعریف می‌کند که بیست صفحه بطول می‌انجامد. این شرح و بسط موجب

دل‌زدگی خواننده می‌شود. گاه نیز اطناب، در برگیرنده غرضی بلاغی است. مثلاً در جلد دوم (خواستگاری)، شرح مفصل جشن ازدواج دایی حامد، روشن‌گر گوشه‌ای از آداب و رسوم بومی کرمان‌شاهی در برپایی عروسی‌ها است.

هدف نویسنده از بیان سرگذشت بسیاری از هم‌بندهای شریف در زندان و نیز انعکاس محتوای مصاحبه‌های شریف با اهالی روستا و درد دل مردم رنج‌کشیده، نمایش ظلم، بی‌عدالتی و فقر فراگیر در جامعه است و می‌خواهد بگوید که هر جا می‌رود، آسمان همین رنگ است. در سطح جمله‌های رمان نیز باید گفت که چون اغلب جمله‌ها، کوتاه هستند ویژگی ایجاز در آن‌ها رعایت شده است، اما از آن‌چه که «ایجاز هنری» در بیان وقایع بشمار می‌آید هم نمونه‌هایی خوب در این رمان می‌توان یافت. مثلاً وقتی که ناسبی، یکی از معلمان هم‌کار شریف، از دست شلوغی بچه‌های کوچک به تنگ می‌آید و چوبی برداشته، برای کتک زدن آن‌ها به کوچک می‌رود، چنین می‌خوانیم:

«چوب را می‌گیرد و می‌رود توی کوچه. وقتی بر می‌گردد، چشمان تا به تایش از زیر عینک دودی اش به اشک نشسته است.»^{۱۲}

نویسنده درباره برخی شخصیت‌های تاریخی (مثل امام خمینی (ره)) و یا درباره وقایع مهم تاریخی (مثل ۱۵ خرداد ۴۲ یا شکست «جبهه ملی») با ایجاز و اختصار سخن می‌گوید. مثلاً پس از دستگیری دکتر مصدق، که امیدهای بسیاری ناامید شد، راوی پایان این راه را در قالب جمله‌ای زیبا بیان می‌کند:

«دیوارهای شسته از شعار فرو می‌ریزند.»^{۱۳}

۷- اصوات: کاربرد اصوات در رمان *سال‌های ابری* جای‌گاهی ویژه دارد و یکی از مواردی است که موجب ارائه بهتر فضای رآلیستی رمان شده است. این نویسنده چون مدتی در روستاها معلم بوده توانسته است با الهام از طبیعت بکر، صداهای طبیعت جان‌دار و بی‌جان را به طرز قوی در آثارش منعکس کند. صدای انواع پرندگان، آب، باد، برخورد اشیا و ... از این موارد است. مهم‌ترین کاربرد اصوات در *سال‌های ابری* کمک به فضا سازی است.

«- کوکومه ... کوکومه ... کوکومه.»

دور تا دور هرّه بام حسینیه پر از جغد است. پشت بام بیرونی پر از جغد.

همه جا جغد صدای بی‌بی می‌لرزد.

- دهن تان را باز نکنید ...

- چه شده بی‌بی؟



- خاله کوکومه‌ها قدمشان شوم است. اگر دندان‌هاتان را بشمارند، می‌میرید.»^{۱۴}

«تَلَقْ، تولوق، تَلَقْ... تَلَقْ، تولوق، تَلَقْ... تَلَقْ، تولوق، تَلَقْ... قطار، در سینه شب، روی ریل‌ها می‌لغزد. سرعتش کم و زیاد می‌شود و تَلَقْ تولوق‌ها به همان نسبت با هم فاصله پیدا می‌کنند. به ایستگاهی نزدیک می‌شویم. ته... بَقْ... تو... لوق... ته... بَقْ... هوووووف.»^{۱۵}

۸- بار اجتماعی: سبک نویسنده در بازگویی مشکلات و ناهنجاری‌های اجتماعی «نشان دادن» این مشکلات در زندگی مردم و بیان عواقب کمبودهاست. نویسنده برای برجسته کردن دردهای مردم و جامعه، گاه راوی را به گزارش و نمایش آن‌ها وامی‌دارد و گاه این کار را از طریق شخصیت‌های دیگر داستان انجام می‌دهد. مثلاً در اوایل رمان این مجال را به بی‌بی می‌دهد تا از سرگذشت خود، همسر اول و تولد فرزند اولش سخن بگوید. نویسنده با فراهم کردن این فرصت، هم به خواننده اجازه می‌دهد تا بی‌بی را بهتر بشناسد و هم او را به تأمل دربارهٔ برخی مسائل اجتماعی وامی‌دارد. ازدواج در سنین پایین برای دختران در جامعه سنتی و آسیب‌پذیری زن در چنین جامعه‌ای پیام اجتماعی این بخش از داستان است که از لابه‌لای تعریف، گوشه‌هایی از سرنوشت بی‌بی معلوم می‌شود. یا در ادامهٔ داستان وقتی نویسنده می‌خواهد به تضاد طبقاتی در جامعه اعتراض کند، رفتار و کردار پول‌دارها را با افراد طبقهٔ فرودست نشان می‌دهد. این حالت را در صحنه‌ای که بی‌بی و شریف به خانهٔ سلطنت خانم (یکی از آشنایانشان) می‌روند می‌بینیم. جملاتی که از زبان بی‌بی بیان می‌شود، مثل «از کلوچه نخور. خدا می‌داند مال چه سالی است.»، «از دختر خانم‌ها... خداحافظی کن. مثل این‌که درس‌هاشان خیلی مشکل است. آن‌ها را ندیدیم» و همین‌طور طرز عمل صاحب‌خانه، سلطنت خانم، به هنگام خداحافظی، که آن را از زبان شریف می‌خوانیم: «سلطنت خانم تا دم پله‌ها می‌آید. کلفت‌شان در را پشت سر ما می‌بندد.»، روش نویسنده را در انتقاد از مسائل اجتماعی و فرهنگی نشان می‌دهد.

نویسنده در بخشی دیگری از داستان، باورهای خرافی و بی‌حاصل بودن اعتقاد به آن‌ها را یادآور می‌شود. وقتی یکی از زنان همسایه می‌خواهد وضع حمل کند شریف به یاد گفت و گوی مادرش با آن زن به هنگام شستن ظرف‌ها می‌افتد:

«- زهرا خانم، مَشی شُکر خیلی دلش پسر می‌خواهد.

- ایشالاہ این شکمات پسر است.

- زهرا خانم دیشب خواب یک چاقو دیدم.
 - ... به خدا تو پسر می‌آوری، چون چاقو در خواب دیده‌ای. اگر قیچی در خواب می‌دیدید بچه‌ات دختر می‌شد.
 - زهرا خانم کاش یک کله پاچه می‌خریدیم و دهانش را با زمی کردیم تا ببینیم پسر می‌آورم یا دختر...
 پس از جیغ بچه، همه جا در سکوت فرو می‌رود... زنی از اتاق بیرون می‌آید و می‌گوید: «دختره... خدا بیخشدش»^{۱۶}
 به این ترتیب نویسنده بی‌نتیجه بودن باورهای خرافی را عملاً نشان می‌دهد.

(ب) سطح نحوی

۱- کوتاهی جمله‌ها: جمله‌ها در سال‌های ابری از ویژگی‌های سبکی این رمان است که در همه جای کتاب دیده می‌شود.
 «صبح زود در هوای گرگ و میش، حریره در اتاقم را می‌کوبد. بلند می‌شوم و در را باز می‌کنم. مشکی آب بردوش دارد. از چشمه آورده است. کوزه گوشه‌اتاق را پر می‌کند. قابلمه و کتری و آفتابه را پر می‌کند. نگاه مادرانه و مهربانی به صورتم می‌اندازد»^{۱۷}
 «خرو پفش از زیر پتو بگوش می‌رسد. از اتاق بیرون می‌روم. می‌نشینم توی ایوان. آسمان گیلانغرب صاف و زلال است. ستاره‌ها سوسو می‌زنند. خروس ناوقتی از دور می‌خواند. سگی پارس می‌کند و صدایش شبیه به زوزه می‌شود. عابری در تاریکی تنه‌اش به در چوبی حیاط می‌خورد.
 - آخر! خدایا، پس خورشید و ماه کجا رفته‌اند؟ روز غبار. شب مثل زغال.
 به اتاق بر می‌گردم. فتیله‌گرسوز را پایین می‌کشم. می‌سرم توی رختخواب»^{۱۸}
 کوتاهی جمله‌ها در این رمان سبب انتقال سریع‌تر مفاهیم به خواننده و تأثیرگذاری بیش‌تر شده است.

۲- کاربرد جمله‌های محاوره و عامیانه: زبان سال‌های ابری، زبان گفتار است. این زبان در اغلب جمله‌ها، زبان محاوره است و در قسمت‌هایی هم زبان عامیانه، به تناسب لحن شخصیت‌ها و طبقه اجتماعی افراد، بکار رفته است.^{۱۹} استفاده از جمله‌های محاوره‌ای و عامیانه با تأثیر بر لحن شخصیت‌ها، سبب واقعی جلوه نمودن اشخاص و ایجاد حس هم‌ذات‌پنداری در خواننده شده است: لحن تیپ‌های مختلف با توجه به

طبقه اجتماعی - فرهنگی آنان تغییر می‌کند: نحوه بیان "فرامرزیل اجداد" به عنوان یک فرد جاهل با "آقامرتضی" به عنوان یک مبارز آگاه فرق می‌کند. ویژگی کاربرد زبان محاوره در این اثر، بیان آن به شیوه نوشتاری است نه به صورت نثر شکسته؛ به گونه‌ای که گفت و گوهای افراد عادی نیز به صورت نوشتاری است نه بیان متداول روزمره. (البته نثر شکسته هم در این رمان بکار رفته است اما کاربرد آن چشم‌گیر نیست.) این مسأله موجب یک‌نواختی بافت زبان اثر شده است، اما بنظر می‌رسد علت آن مربوط به لهجه کرمان‌شاهی باشد. چه که کردهای کرمان‌شاه به هنگام فارسی حرف زدن، جمله‌ها را با تلفظ رسمی و کتابی (زبان معیار) آن‌ها ادا می‌کنند و به اصطلاح کلمات را نمی‌شکنند. بدین سبب است که برای خود، زبان فارسی تقریباً ویژه‌ای به نام «فارسی کرمان‌شاهی» دارند. با این وجود تعدادی اندک از جمله‌های گردی هم در این رمان دیده می‌شود:

«- سخره... سخره... هلسین... خدا باوگتتان بیامرزد.»^{۲۰} (= سحر است.

سحر است. برخیزید. خدا پدرتان را بیامرزد.)

نمونه زیر از مواردی است که به زبان «فارسی کرمان‌شاهی» بیان شده است:

«به خدا .. دسیمان شکستاود آگه زداودیم تو گوش این.»^{۲۱} (= به خدا دستم

شکسته بود اگر زده بودم توی گوش این.)

در رمان سال‌های ابری، برخی جمله‌ها از زبان گردی «گرتنه برداری» شده‌اند، یعنی آشنایان به این زبان با مطالعه پاره‌ای از جمله‌ها، از روی محتوا و یا ساختار نحوی آن‌ها، به بومی بودن جمله پی می‌برند. جمله‌های زیر از این قبیل هستند.

«- سرکار، آخر میان دل خودت را بریدی.»^{۲۲}

«اسپند اسپند دانه، چشم بدو بیگانه، بترکد مثل پنبه دانه.»^{۲۳} که برگردان

یک شعر گردی است.

«مگر این از آن گردوها بود آخر دای همه چیز تمام. مغزش را با خاک یکی

کردی.»^{۲۴}

البته بسیاری از جمله‌ها یا کلمات رمان را، که نوشتاری بیان شده است، نه به صورت محاوره روزمره، بلکه با تغییر آواها، می‌توان به صورت فارسی کرمان‌شاهی خواند، مثلاً در آخرین شاهد، جمله «دای همه چیز تمام» را کرمان‌شاهی‌ها به این صورت ادا می‌کنند: «دای همه چیز تمام» با این وجود نویسنده به خاطر همه فهم بودن اثر از

زبان بومی کرمان‌شاه (کُردی و فارسی کرمان‌شاهی) به صورت پراکنده استفاده کرده و تلاش کرده است کاربرد این زبان موجب دشواری فهم متن نشود.

رگه‌هایی از زبان عامیانه نیز در این رمان دیده می‌شود. عبارات و تعبیراتی مثل به چاک زدن، خیط کاشتن، نفه کردن، زرد کردن، پارتی کلفت، تپاندن، پول یا مُفت ... و

برخی، استفاده از واژگان غیر مؤدبانه و ناپسند در رمان *سال‌های ابری* را گرایش به **ناتورالیسم** در این اثر می‌دانند. اما این، نظری درست نیست. چون این رمان به لحاظ محتوایی مربوط به داستان زندگی قشری است از عوام که زبان (کنایات، تعبیرات و واژگان) خاص خود را دارند و روش نویسنده تنها انعکاس واقعیت‌ها بوده است. در این رمان بلند کاربرد این گونه کلمات، گسترده بنظر نمی‌رسد و استفاده از آن‌ها به هنگام شرح حالت و موقعیتی ناهنجار در جامعه یا نمایش شخصیت‌هایی هم‌چون ارادل، محدود شده است.

۳- نکات دستوری و نحوی: یکی از ویژگی‌های سبکی این رمان، کاربرد فعل به صورت زمان حال استمراری است. از فعل گذشته نیز تنها در نقل قول‌ها استفاده شده است.

حذف فعل بدون قرینه: این حالت بیش‌تر تحت تأثیر استفاده از زبان محاوره پیش می‌آید.

«پایم به لحاف خورده و در منقل افتاده. یک طرف لحاف پاک سوخته.»^{۲۵}

هنگامی که راوی در حال گزارش صحنه یا موقعیتی است و بیان او حالت نمایشی به خود می‌گیرد نیز گاهی فعل‌ها حذف می‌شود:

«خون کمرنگی از زیر سیاهی کهنه سوخته بیرون زده، خون هنوز بند نیامده است. از این کوچه به آن کوچه، از این پیچ به آن پیچ [می‌رویم]. صف طویل مردم در پشت ناوایی‌ها [دیده می‌شوند].»^{۲۶}

حذف فعل (و به همراه آن، گاه حذف دیگر عناصر دستوری) سبکی خاص را در جمله‌ها ایجاد کرده و با ایجازی که پدیدآورده برگیرایی نثر افزوده است:

«یک ایست دیگر و شلیک گلوله.»^{۲۷}

«بند ناگهان خلوت می‌شود. سکوت گورستان.»^{۲۸}

۴- فرایند افعال: براساس نظریه هلیدی، افعال از نظر فرایند به فرایندهای مادی، ذهنی، رابطه‌ای، رفتاری، کلامی و وجودی تقسیم می‌شود.^{۲۹} برای بررسی فرایند افعال،

۲۵۶ فعل از جلد اول رمان انتخاب شد و نتایج بدست آمد که حاصل آن به ترتیب بسامد از این قرار است:

۱- افعال مادی: ۱۴۵ فعل = ۵۶/۶۴٪

۲- افعال رابطه‌ای: ۳۵ فعل = ۱۳/۶۷٪

۳- افعال رفتاری: ۲۵ فعل = ۹/۷۶٪

۴- افعال کلامی: ۱۹ فعل = ۷/۴۲٪

۵- افعال وجودی: ۱۷ فعل = ۶/۶۴٪

۶- افعال ذهنی: ۱۵ فعل = ۵/۸۵٪

افعال مادی مثل: رسیدن، آمدن، شستن، دویدن، رفتن، بخشیدن و ...

افعال رابطه‌ای از قبیل: بودن، شدن

افعال رفتاری مثل: خوابیدن، خندیدن، لرزیدن، تقلا کردن و ...

افعال کلامی هم‌چون: پرسیدن، آواز خواندن، غرولند کردن و ...

افعال وجودی نظیر: داشتن و بودن و ...

و افعال ذهنی مانند: خواب دیدن، دانستن، یادگرفتن و ...

از بسامد بالای افعال مادی نتیجه می‌گیریم که سال‌های ابری، بیش‌تر رمانی حادثه‌ای است و وقایع، بیش از هرچیز در آن اهمیت دارد. این یافته و از سوی دیگر تعداد افعال ذهنی، که کم‌ترین بسامد به آن‌ها تعلق دارد، نمایان‌گر سبک رأیستی سال‌های ابری تواند بود.

۲- عناصر ادبی

یکی از سطوح بررسی سبکی یک اثر، تحلیل آن از حیث عناصر ادبی است.^{۳۰} هر چند رمان سال‌های ابری در بیان واقعیت‌ها سبکی رأیستی دارد، اما تنها به ارائه گزارشی خشک از روی داده‌ها بسنده نمی‌کند. چراکه انگیزه هر نویسنده‌ای در خلق اثر ادبی برانگیختن عواطف و احساسات مخاطبان است و برای رسیدن به این هدف از امکانات مختلف زبانی مؤثر مثل کنایه، تشبیه، مجاز، استعاره و نماد و ضرب‌المثل بهره می‌گیرد تا با استفاده از ابزارهای آفرینش هنری، بر قدرت و تأثیر کلام خویش بیفزاید. بسیاری از مجازها، کنایه‌ها، ضرب‌المثل‌ها و پاره‌ای از تشبیه‌ها، عناصر زبانی مردم است. رمان سال‌های ابری نیز به سبب استفاده از زبان محاوره (و گاه عامیانه) مشمول شواهدی فراوان از این عناصر ادبی است.

مجاز: همان طور که می‌دانیم کاربرد مجاز در زبان محاوره بسامدی بالا دارد. در این رمان نیز مثال‌هایی فراوان از مجاز می‌توان یافت که چند نمونه از آن‌ها را بیان می‌کنیم.

دوا خور کردن (دوا = ذکر عام و اراده خاص)، ثروت کسی را خوردن (خوردن = خرج کردن)، صدای رادیو را زیاد کردن (زیاد = بلند)، دهن عاریه (دهن = دندان ذکر کل اراده جزء)، نتیجه (= کارنامه = ذکر لازم و اراده ملزوم).

کنایه: بسامد کنایات نیز در این داستان بالا است. نمونه‌های زیر از جمله آن‌هاست.

دل در دل نبودن، قیامت بپا کردن، مثل کنه به چیزی چسبیدن، از لای چرب خوردن، از دست کسی کوک بودن، زبان گره زدن، سرشاخ گرفتن، نارو خوردن، در برابر کسی یا چیزی جبهه گرفتن، سرکیسه را با تره بستن، آب در کیسه گرداندن (=تمام شدن پول و دارایی)، چشم زیر پای کسی گذاشتن، برای حرف کسی گوش پهن کردن.^{۳۱}

تشبیه: *سال‌های ابری* از حیث تشبیه و توصیف مشمول نمونه‌هایی زیبا و درخشان است. یکی از توصیف‌های زیبای داستان این توصیف است:

«از کنار روستاهای توسری خورده و بی‌کس، که مه کم‌رنگی احاطه‌شان کرده، می‌گذریم. سرپل ذهاب، کردند، شاه آباد غرب، حسن آباد، چارزور، ماهی‌دشت. دلم دارد می‌تپد از دور پرآو پیدا است. بیستون خستگی ناپذیر چون مشتکی از زمین برآمده و در برابر اجنبی ایستاده است.»^{۳۲}

نویسنده با در کنار هم به تصویر کشیدن خانه‌های کم ارتفاع روستایی و بلندی بیستون و با کاربرد صفت‌های «توسری خورده» و «بی‌کس» بطور ضمنی به مظلومیت و نیز خاموشی ساکنان آن خانه‌ها در برابر ظلم اعتراض، و در مقابل با در نظر گرفتن یک پدیده جغرافیایی یعنی کوه بیستون به عنوان نماد مقاومت، از مبارزه و پایداری حمایت می‌کند.

نویسنده از تشبیه و توصیف، هم برای وصف حالات آدم‌ها و هم مظاهر طبیعت استفاده کرده است:

«کپ‌هاتان سفید است. مثل سیب سراب قمبر.»^{۳۳}

«رگ‌های گردنش مثل زالو کلفت می‌شود.»^{۳۴}

«ماشینی شکمش قار و قور می‌کند مثل دیوی یا اژدهایی که دل پیچه گرفته باشد.»^{۳۵}

«آسمان صاف است. مثل حریر... صورت سفید ننه روی متکا افتاده است. مثل ماه.»^{۳۶}

«باد سرد و تیز است و مثل تیغ می‌بُرد و می‌رود.»^{۳۷}

«شب مثل قیر از پشت بام تو حصار می‌ریزد و همه جا را سیاه می‌کند.»^{۳۸}
پاره‌ای از تشبیهات نیز از نوع «اضافه تشبیهی» است، مثل: زنگوله‌عرق، پرده لرزان اشک، آسمان در، باران مشمت و لگد و قلّه زباله.

استعاره: کاربرد استعاره در سال‌های ابری گسترده نیست. استعاره‌های بکار رفته، یا از نوع استعاره مصرحه اند مثل «میخ بزرگ طلایی» در این شاهد «صبح زود که میخ بزرگ طلایی هنوز آسمان را سوراخ نکرده، به صدای نماز بابام از خواب می‌پرَم». ^{۳۹} که استعاره از «خورشید» است، و یا از نوع استعاره مکنیه‌اند مثل «گوش کوچه از زمزمه‌هایش خالی است.»^{۴۰}، و یا از نوع استعاره تبعی‌اند مثل «لب‌های بی‌بی می‌شکفتد»، که شکفته شدن لب استعاره از خندیدن است.

جان‌دار پنداری: بسیاری از تشبیهات زیبای این رمان از نوع «جاندار پنداری» است بطوری که می‌توان آن را ابزاری پر کاربرد و سبک درویشیان برای بیان دیدگاه‌ها و احساس‌های خاص در این اثر بشمار آورد.

«غروب پاورچین پاورچین می‌آید. ابرهای ریز ریز بنفش از دور در گوشه آسمان کز کرده‌اند. ناگهان ابرها سیاه می‌شوند. صدها دوات مرکب در آسمان شکسته می‌شود. شب می‌آید.»^{۴۱}

«آهسته آهسته چشمان بی‌گناه و معصوم صبح باز می‌شود. صبحی به زلالی یک تیلۀ شیشه‌ای.»^{۴۲}

ترکیب‌ها و جمله‌هایی مثل درخت‌ها چارچنگولی در برف نشسته‌اند، کوچه‌های حسرت به دل، آفتاب نیمه‌جان چرت می‌زند، عید می‌آید و می‌نشیند گوشه اتاق دل‌گیر ما، شعله‌ها، زبانه‌های گاهی پهن و گاهی تیزشان را به بدن‌های دیگ می‌مالند، از مثال‌های جالب توجه این رمان است.

ضرب المثل: زبان مردم همیشه چشمه زاینده ضرب المثل‌های گوناگون، شیرین و بی‌شمار است. در سال‌های ابری مثال‌های متعددی در این زمینه می‌یابیم که کاربرد وسیع آن‌ها جزو ویژگی‌های سبکی این اثر بشمار می‌رود. از میان این امثال و حکم نمونه‌های زیر قابل ذکر است:

سر بی زبان زیر خاک است، خدا کوه را دیده که بر آن برف می‌اندازد، بیل پُر از گِل برای تماشای سبک است، مثل قرض کهنه و خویش دور، این دوغ هم از آن دوغ‌دان است، مرغ گرسنه خرمن آب برده به خواب می‌بیند، هرچیزی از نازکی پاره می‌شود مگر ظلم، این خمیر آب بسیاری می‌برد، با شیر داغ دهن‌ت سوخته حالا به دوغ هم پف می‌کنی، برای هیچ کس از سوراخ اتاق نیفتاده پایین، خطّ کج زیر سر گاو پیر است، بشینی آب می‌بردت، بلند شوی گرگ می‌خوردت.^{۴۳}

با در نظر گرفتن زیبایی این ضرب‌المثل‌ها، که بسیاری از آن‌ها به گفته درویشیان از کشفیات زبانی خود اوست، بسامد بالای آن‌ها در پاره‌هایی از متن، گفت و گو را از روال منطقی خارج کرده است. مثلاً در گفت و گوی بین بی‌بی و عمو الفت که دو صفحه بطول می‌انجامد، کم پیش می‌آید که مثلی چاشنی حرف‌ها نشود. جعفر کازرونی در این باره می‌گوید: «کاملاً مشخص است که نویسنده از روال منطقی خارج و دچار تصنع شده است. هیچ‌گاه در یک گفت و گوی ساده و معمولی بین یک پیر مرد و پیرزن این همه اصطلاح و کنایه و ضرب‌المثل بکار نمی‌رود.»^{۴۴} در این‌که تعداد ضرب‌المثل‌ها در این بخش زیاد است (۲۷ مورد) شکی نیست، اما نویسنده تصریح می‌کند که این دو نفر، بی‌بی و عمو الفت، در عالم واقع حافظه‌ای بسیار قوی برای حفظ و کاربرد ضرب‌المثل داشته‌اند.

نماد و نمادگرایی:

برخی واژگان یا عبارات در رمان *سال‌های ابری*، کاربردی نمادین دارد و به معنا و مفهومی فراتر از خود اشاره می‌کند. نمادها در همان آغاز داستان و در صحنه نخستین بکار رفته است. برجسته‌ترین آن‌ها «آل»، «مادر شریف» و «فرزند تازه متولد شده» است که به ترتیب می‌تواند نمادهایی از شاه، بیگانگان و مهم‌تر از آن‌ها خرافات، وطن و سرمایه‌های ملی و فرهنگی ایران باشد.

واژه‌هایی چون: فریاد، تاریکی و دود، می‌تواند نمادهایی از ظلم و اختناق باشد. در همه جای رمان شاهد تکرار واژه‌های شب، تاریکی و سیاهی هستیم. تشبیهات هم عموماً به وصف شب می‌پردازد نه روز.

«شب چون شال سیاهی به دور گردن حصار پیچیده، همه جا سیاه

است.»^{۴۵}

«همه جا شب است. تاریک و سخت مثل سنگ یشم سیاه. شب حتی تا بیخ آستین کتم که از میخ آویخته‌ام نفوذ کرده.»^{۴۶}

وقتی به جمله‌های پس و پیش این نمادها می‌نگریم به قرینه در می‌یابیم که در بکارگیری آن‌ها بدین شکل، تعمّدی وجود داشته است. جمله اول مربوط به زمانی است که شریف از ماجرای یارمحمدخان و کشته شدنش مطلع می‌شود و جمله دوم مربوط به شبی است که شریف همراه آقا مرتضی و حسن آقا مشغول فعالیت سیاسی هستند؛ همان شبی که دوستان او را دستگیر می‌کنند.

کابوس‌های شریف نیز، که در برگزیده مواردی متعدّد است، فضایی سوررئالیستی را در رمان ایجاد می‌کند که در کل مفهومی نمادین دارد. شریف بعد از دستگیری مصدّق دچار کابوسی می‌شود. در تاریکی و سکوت شب، بمان‌علی را با شکم پاره در اتاق خاله چشمه می‌بیند که دارد دل و روده پاره‌اش را از روی زمین جمع می‌کند و خاله چشمه نیز مشغول تیمّم بر غبار زمین است. در این فضای سوررئالیستی، شریف به پاس داشتن خون مبارزان گذشته و مقاومت در این راه مصمّم می‌شود.

اشعه‌های نور و روشنایی به صحنه‌های داستان کمتر نفوذ یافته است. آنجا هم که حضور آن احساس می‌شود نویسنده این حضور را بطوری برجسته می‌کند تا مفهوم ضمنی دیگری را هم برساند.

«به خودم می‌آیم. چرا در تاریکی نشسته‌ام؟ از جا بر می‌خیزم. کلید برق را می‌زنم اتاق پر از روشنایی می‌شود.»^{۴۷}

یکی دیگر از کابوس‌های شریف وقتی است که در آن مردی غریبه را در رختخواب ننه می‌بیند؛ با لب و دندانی خونی. او شاه است که دارد قاه قاه می‌خندد. «ننه» این جا هم نمادی از «وطن» است. وطنی که به زعم شریف در پی ایجاد شکاف بین دکتّر مصدّق و آیت‌الله کاشانی به دست شاه و آمریکا افتاده است و آن‌ها نیز مشغول سودجویی از آن هستند.

سرگذشت عموتراب، که شریف مدتی در دکان کبابی شاگردی‌اش را می‌کند، داستانی سمبولیستی و بیان‌گر مرگی عرفانی و اتصال به حق است. برخورد کبوتر چاهی خیس شده از باران به چراغ توری آویخته از سقف و شکستن شیشه چراغ هم در برگزیده دو نماد است: «تجلی سمبولیسم در هماهنگی با حادثه غم‌انگیز خودکشی عموتراب که در آن کبوتر شاهی، سمبل ملکه مرگ و شیشه چراغ، سمبل شیشه عمر عموتراب است که می‌شکند.»^{۴۸}

از میان مظاهر طبیعت، «ستارگان» معمولاً کاربردی نمادین در مفهوم امید و مقاومت دارد. یا بهار که می‌تواند نماد تحوّل و تازگی و پیروزی باشد. کبوتر نیز که سمبل آشنای آزادی است برای دادن نوید رهایی، پری از پرهای خود را به شریف در زندان مژدگانی می‌دهد:

«پر سفید یک کبوتر، چرخ زنان پایین می‌آید. جلو پایم می‌افتد. پر را بر می‌دارم. بو می‌کنم. بوی آزادی و آسمان می‌دهد.»^{۴۹}

پرنندگان و صداهایشان هم همیشه حضور دارد، مخصوصاً وقتی که ظلمی صورت می‌گیرد یا قرار است اتفاق ناگواری روی دهد. مثلاً صدای جغد را، که نماد شومی است، در فصل «زیر چکمه شب» می‌شنویم و فضای خفقان حاکم بر جامعه را بیش‌تر احساس می‌کنیم. و یا صدای مرغ «وای حسین کشته شد» به هنگام شکنجه شدن «داوریشه» به دستور «شامارخان» به گوش می‌رسد:

«از دور دست‌ها پرنده‌ای شیون کرد: وای حسین کشته شد! وای حسین کشته شد.»^{۵۰}

قبل از آن نیز وقتی که بابا حسین به داوریشه گوش‌زد می‌کند که مواظب نقشه‌هایی که ارباب برایش کشیده باشد، پرنده‌ای جیغ می‌کشد:

«از دور پرنده‌ای در تاریکی جیغ می‌کشد: «یا امیرالمؤمنین - یا امیر المؤمنین.»^{۵۱}

می‌بینیم که «نمادها» در این رمان تحت تأثیر درون‌مایه سیاسی آن، کاربردی سیاسی می‌یابد. این مایه سیاسی در واژه‌های «چشم و عینک» که در بخش‌های پایانی رمان، (روزهای حبس شریف) بارها تکرار می‌شود، بوضوح قابل مشاهده است و خواننده را به سوی معنایی فراتر از معنای ظاهری آن‌ها سوق می‌دهد. این مطلب را زمانی می‌فهمیم که ساواکی‌ها مرتباً به عینکی بودن شریف مشکوکانه می‌نگرند و به او می‌گویند هرچه هست زیر سر شما عینکی‌هاست. یا به هنگام شکنجه شریف را به کور کردن تهدید می‌کنند. در چنین وضعیتی چشم و عینک می‌تواند نمادی از قوه آگاهی و بصیرت راوی باشد که موجب می‌شود با حساسیت به مسائل اجتماعی بنگرد و در مقابل بی‌عدالتی خاموش ننشیند.

واژه دیگری که کارکرد اجتماعی - سیاسی یافته و معنایی نمادین دارد واژه «قفل» است. ذکر قسمتی از متن در این باره گویاتر خواهد بود:

«چشم آبی» ... دستبند را جلو می‌آورد... دستبند می‌زند و قفل می‌کند. ... می‌دانم که هیچ وقت از دست قفل رهایی نخواهم داشت. قفل همیشه با من بوده است. چه آن قفلی که عیدها مادرم بر صندوقچه کلوچه و شیرینی می‌زد و چه قفل‌های فروشگاه‌های که مرا از اسباب بازی‌های خورندنی‌ها دور می‌کرد.^{۵۲} برخی از نمادها نیز در این رمان نقش «تلمیحی» دارد. وقتی شریف به میان‌دوآب می‌رود و قطار در ایستگاهی توقف می‌کند، صدای حسین حسین گفتن عزاداران به گوش می‌رسد. سپس در حالی که قطار از دسته‌عزادارها دور شده است نوای این عزاداری، که هم‌چون پژواکی در فضا پیچیده است، چند بار تکرار می‌شود:

«- حسین... حسین... حسین... هووووف.»^{۵۳}

«این تکرار»، که از سویی به مفهوم نمادین و تراژدی قربانی شدن همیشگی و مظلومانه حامیان حقیقت به دست ظالمان اشاره می‌کند، از سوی دیگر تلمیحی به دردناک‌ترین واقعه تاریخ تشیع، یعنی حماسه عاشورا دارد. هم‌چنان که شریف نیز طی همین سفر به جرم پخش اعلانیه، در دفاع از مظلومان، به دست ساواک دستگیر و تا پای جوخه اعدام برده می‌شود.

در صحنه‌ای دیگر که داوریشه به دست شامارخان شکنجه می‌شود، شنیده شدن صدای مرغ «وای حسین کشته شد» نیز به واقعه کربلا تلمیح دارد. رابطه‌اش با شکنجه داوریشه نیز رابطه‌ای نمادین است که می‌خواهد «مظلومیت» داوریشه را القا کند.

استفاده بجا از شعر، متناسب با فضا و موضوع: نویسنده سال‌های ابری از شعر شاعران کلاسیک مثل حافظ، سعدی، مولوی و باباطاهر، و شاعران معاصر مثل نیر، شامی کرمانشاهی و قانع، شاعران کرد زبان معاصر، استفاده کرده است. شعر در سال‌های ابری چند هدف عمده را تامین می‌کند که به ترتیب اهمیت از این قرار است:

۱- تقویت درون‌مایه‌های اثر: آن‌چه مربوط به این قسمت می‌شود، اشعاری است که محتوای ملی‌گرایانه و میهن‌دوستانه دارد^{۵۴} و یا حاکی از روحیه غمزده و افسرده مردم بر اثر فشارهای اقتصادی و سیاسی و بازتاب اعتراض‌شان به وضعیت حاضر است. بیش‌ترین کاربرد متوالی شعر در این رمان نیز در ارتباط با تقویت همین درون‌مایه است؛ در جلد دوم، فصل تیر، آن‌جا که شامی شروع به خواندن شعر معروف «کرایه نشینی»^{۵۵} اش می‌کند و پس از آن شعری را که خطاب به دکتر مصدق در گلایه از اوضاع آشفته مردم

و مملکت سروده می خواند و بدنبال آن نیز شعری را که مصدق در جواب او سروده بیان می کند.

۲- نشان دادن فرهنگ بومی مردم : در بخش هایی از رمان به اشعاری بر می خوریم که جزئی از ادبیات عامیانه و بومی مردم کرمان شاه بشمار می آید. دسته‌ای از این اشعار اصلاً به زبان کردی است و نویسنده برای درک بهتر مخاطب از برگردان فارسی آن‌ها استفاده کرده است، مثل لالایی هایی که «ننه» برای پسرانش می خواند^{۵۵} و یا «خانمی» برای «شریف»^{۵۶}.

۳- آن دسته هم که در اصل به زبان فارسی سروده شده است یا رنگ و بوی مذهبی دارد،^{۵۷} یا مربوط به آداب و رسوم جشن ها از جمله عروسی ها می شود.^{۵۸}

۴- کمک به شخصیت پردازی ها : نویسنده برای پردازش غیر مستقیم شخصیت های داستان از شعر نیز استفاده کرده است. مثلاً روحیه جبرگرایانه یا مذهبی «بوچان» را با استفاده از اشعاری که از زبان او بیان می کند، نشان می دهد.^{۵۹}

۵- کمک به فضا سازی و القای حال و هوای صحنه ها : در بخش هایی از رمان وظیفه انتقال حال و هوای ذهنی و یا بیرونی بر شانه شعر است. مثلاً آن جا که شریف به یاد «گیسیا» بر تگه سنگی نشسته، آواز می خواند و فلوت می نوازد و عاشق ناشناس هم دردی نیز با ابیاتی پاسخش را می دهد. این صحنه یکی از صحنه های زیبا است که کاربرد بجای شعر توانسته حال و هوای درون و بیرون قهرمان داستان را بخوبی به خواننده القا کند.

نتیجه گیری

بررسی سبکی رمان *سال های ابری* در سطح واژگان نشان گر تأثیر آشکار لهجه و استفاده چشم گیر لغات بومی کرمان شاهی در این اثر است؛ به گونه ای که گاه فهم متن را برای خواننده دشوار می کند و او باید برای درک بهتر متن به واژه نامه ای کامل تر از آنچه نویسنده در پایان داستان ترتیب داده است مراجعه کند. از لحاظ نحوی نیز کاربرد فراگیر جمله های کوتاه ضرباهنگ متن را سرعت بخشیده است و سبب شده تا "حادثه" به عنوان یکی از مهم ترین عناصر داستانی *سال های ابری* نمودی برجسته بیابد.

مهم ترین عناصر زیباشناختی رمان در سطح ادبی، کنایات، ضرب المثل ها و تشبیهات است، که اغلب کنایات و ضرب المثل ها برگرفته از فرهنگ عامیانه کرمان شاهی است و تشبیهات نیز غالباً نمونه هایی زیبا از نوع "جان دار پنداری" است.



پی‌نوشت‌ها

۱. نگ سیروس شمیسا، کلیات سبک‌شناسی، (تهران: میترا، ۱۳۷۳)، ص ۱۵۳ تا ۱۶۰.
۲. سایر محمدی، «من سیاسی نویس هستم»، شرق، ش ۱۵، (۱۶ شهریور ۱۳۷۸): ص ۳.
۳. رک جمال میرصادقی و میمنت میرصادقی، واژه‌نامه هنر داستان نویسی، (تهران: کتاب مهناز، ۱۳۷۷)، ذیل رمان رسالتی.
۴. سایر محمدی، «به خاطر افسانه‌ها»، کتاب هفته، ش ۱۵۹، (آذر ۱۳۸۲)، ص ۲.
۵. نگ محمود عبادیان، درآمدی برسبک‌شناسی در ادبیات، (تهران: آوای نور ۱۳۷۲)، ص ۹.
۶. نگ درویشیان، فرهنگ کردی - کرمانشاهی.
۷. نگ سیروس شمیسا، سبک‌شناسی نثر، (تهران: میترا، ۱۳۷۷)، ص ۲۷۹ و ۲۸۰.
۸. علی اشرف درویشیان، سال‌های ابری، ۴ جلد (در ۲ مجلد)، (تهران: چشمه، ۱۳۸۳)، ج ۳: ص ۹۵۳.
۹. همان، ج ۳: ۹۵۸.
۱۰. همان، ج ۴: ۱۱۹۶.
۱۱. همان، ج ۴: ۱۲۲۹.
۱۲. همان، ج ۳: ۹۹۳.
۱۳. همان، ج ۲: ۷۷۵.
۱۴. همان، ج ۲: ۷۳۶.
۱۵. همان، ج ۴: ۱۳۸۷.
۱۶. همان، ج ۱: ۲۰۰.
۱۷. همان، ج ۳: ۸۹۸.
۱۸. همان، ج ۳: ۱۰۶۱.
۱۹. رک ابوالحسن نجفی فرهنگ فارسی عامیانه، (تهران: نیلوفر)، ص ۵.
۲۰. علی اشرف درویشیان، سال‌های ابری، ۴ جلد (در ۲ مجلد)، (تهران: چشمه، ۱۳۸۳)، ج ۱: ۱۸۹.
۲۱. همان، ج ۱: ۳۵۸.
۲۲. همان، ج ۱: ۳۲۷.
۲۳. همان، ج ۳: ۹۵۴.
۲۴. همان، ج ۳: ۹۸۵.
۲۵. همان، ج ۱: ۱۰۵.
۲۶. همان، ج ۱: ۱۰۷.
۲۷. همان، ج ۱: ۲۰۹.
۲۸. همان، ج ۴: ۱۴۵۱.
۲۹. نگ: مهاجر، مهران و محمد نبوی، به سوی زبان‌شناسی شعر، (تهران: مرکز ۱۳۷۶)، فصل ۱، بخش «بند همچون باز نمود واقعیت: ساخت اندیشگانی».

۳۰. نگ سیروس شمیسا، سبک شناسی شعر، (تهران: فردوس، ۱۳۸۲)، ص ۳۷۳.
۳۱. نگ احمد شاملو با همکاری آیدا سرکیسیان، کتاب کوچه، (تهران: مازیار، ۱۳۷۸)
۳۲. علی اشرف درویشیان، سال‌های ابری، ۴ جلد (در ۲ مجلد)، (تهران: چشمه، ۱۳۸۳)، ج. ۳: ۹۵۲
۳۳. همان، ج. ۱: ۱۸۱.
۳۴. همان، ج. ۱: ۲۰۴.
۳۵. همان، ج. ۱: ۲۱۷.
۳۶. همان، ج. ۲: ۵۲۲.
۳۷. همان، ج. ۲: ۴۷۹.
۳۸. همان، ج. ۲: ۳۵۹.
۳۹. همان، ج. ۱: ۲۰۸.
۴۰. همان، ج. ۳: ۹۶۶.
۴۱. همان، ج. ۱: ۳۱۳.
۴۲. همان، ج. ۱: ۲۴۲.
۴۳. نگ احمد شاملو با همکاری آیدا سرکیسیان، کتاب کوچه، (تهران: مازیار، ۱۳۷۸)
۴۴. جعفر کازرونی، آثار درویشیان در بوتۀ نقد، (تهران: ندای فرهنگ، ۱۳۷۷)، ص ۱۴۷.
۴۵. علی اشرف درویشیان، سال‌های ابری، ۴ جلد (در ۲ مجلد)، (تهران: چشمه، ۱۳۸۳)، ج. ۱: ۸۰.
۴۶. همان، ج. ۳: ۹۱۹.
۴۷. همان، ج. ۲: ۷۹۵.
۴۸. جعفر کازرونی، آثار درویشیان در بوتۀ نقد، (تهران: ندای فرهنگ، ۱۳۷۷)، ص ۱۴۰.
۴۹. علی اشرف درویشیان، سال‌های ابری، ۴ جلد (در ۲ مجلد)، (تهران: چشمه، ۱۳۸۳)، ج. ۴: ۱۵۷۵.
۵۰. همان، ج. ۱: ۱۳۸.
۵۱. همان، ج. ۱: ۱۲۰.
۵۲. همان، ج. ۴: ۱۲۸۳.
۵۳. مان، ج. ۴: ۱۳۸۹.
۵۴. رک به همان، ج. ۲: ۵۰۹ و ج. ۳: ۱۱۸۹.
۵۵. رک به همان، ج. ۲: ۷۷۸.
۵۶. رک به همان، ج. ۱: ۲۵۰.
۵۷. رک به همان، ج. ۲: ۴۷۶ و ج. ۳: ۸۸۲.
۵۸. رک به همان، ج. ۱: ۴۳۲.
۵۹. رک به همان، ج. ۲: ۵۰۰.

فهرست منابع و مآخذ

- درویشیان، علی اشرف. فرهنگ کردی کرمانشاهی، کردی-فارسی. تهران: آنگران. ۱۳۵۷.
- " " . سال‌های ابری، ۴ جلد (در دو مجلد) . تهران: چشمه . ۱۳۸۳.
- شاملو، احمد با همکاری آیدا سرکیسیان. کتاب کوچه: جامع لغات، اصطلاحات، تعبیرات، ضرب‌المثل‌های فارسی. تهران: مازیار. ۱۳۷۸.
- شمیسا، سیروس. کلیات سبک‌شناسی. تهران: فردوس. ۱۳۷۳.
- " " . سبک‌شناسی شعر. تهران: فردوس. ۱۳۸۲.
- " " . سبک‌شناسی نثر. تهران: نشر میترا. ۱۳۷۷.
- عبادیان، محمود. درآمدی بر سبک‌شناسی در ادبیات. تهران: آوای نور. ۱۳۷۲.
- کازرونی، جعفر. آثار درویشیان در بوته نقد. تهران: ندای فرهنگ. ۱۳۷۷.
- محمدی، سایر. «من سیاسی نویس هستم». شرق، ش ۱۵، (۱۶ شهریور ۱۳۷۸): ص ۳.
- " " . «به خاطر افسانه‌ها». کتاب هفته، ش ۱۵۹، (آذر ۱۳۸۲): ص ۱۰-۱۱.
- مهاجر، مهران و محمد نبوی. به سوی زبان‌شناسی شعر: رهیافتی نقش‌گرا. تهران: مرکز. ۱۳۷۶.
- نجفی، ابوالحسن. فرهنگ فارسی عامیانه. تهران: نیلوفر. ۲ جلد.